

www.ketab.ir

**The Power of Women and the Subversion
of the Community**

Mariarosa Dalla Costa & Selma James
Falling Wall Press(1975)

زنان و جامعه: قدرت و واژگونی

ماریاروزا دالا کاستا، سلما جیمز
سروناز احمدی

- سرشناسه: دالا کوستا، ماریاروزا، ۱۹۴۳-م. - Dalla Costa, Mariarosa, 1943-
عنوان و نام پدیدآور: زنان و جامعه: قدرت و واژگونی/ نویسندگان: ماریاروزا دالا کاستا، سلما جیمز؛ مترجم: سروناز احمدی.
مشخصات نشر: تهران: افکار جدید، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۰۶ ص.
فروست: مجموعه‌ی متون فمینیسم؛ ۷.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۹۷۳-۲-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The Power of women and the subversion of the community, 3rd ed, 1975.
موضوع: فمینیسم -- ایتالیا [Feminism -- Italy]؛ زنان و سوسیالیسم [Women and socialism]
شناسه افزوده: جیمز، سلما، ۱۹۳۰-م.
شناسه افزوده: James, Selma, 1930-
شناسه افزوده: احمدی، سروناز، ۱۳۷۷-، مترجم
رده بندی کنگره: HQ۱۶۴۲
رده بندی دیویی: ۳۰۱/۴۱۲۰۹۴۵
شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۶۰۰۵۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



زنان و جامعه: قدرت و واژگونی

نویسندگان: ماریاروزا دالا کاستا، سلما جیمز
مترجم: سروناز احمدی

مجموعه متون فمینیسم - ۷

ویراستار: مهشید پوراسدی
نمونه خوان: نسترن امیریان
نمایه ساز: مینا مغانلو
دبیر گرافیک: سیده سمانه حسن زاده
طراح جلد: جواد آتشباری

چاپ و صحافی: پردیس دانش
شمارگان: ۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۹۷۳-۲-۲

نشانی: تهران، خیابان نواب صفوی شمال، نیش آذربایجان، جنب ایستگاه
متروی نواب، برج گردون، ورودی شمال، طبقه ی نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶
تلفن دفتر و دورنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashreafkar@gmail.com

 @nashrafkar

 nashreafkar

 Fidibo.com/nashreafkar

 Taaghche.ir/nashreafkar

فهرست مطالب

۱.....	در باره نویسندگان.....
۵.....	پیش گفتار.....
۷.....	یادداشت ناشر.....
۹.....	مقدمه.....
۲۴.....	پی نوشت ها.....
۲۹.....	زنان و جامعه: قدرت و واژگونی.....
۳۲.....	خاستگاه خانواده در سرمایه داری.....
۳۳.....	مبارزه طبقاتی در آموزش.....
۳۵.....	استثمار آنان که مزدی ندارند.....
۳۸.....	تثبیت افسانه ناتوانی زنان.....
۳۹.....	کارکرد سرمایه دارانه رجیم.....
۴۰.....	هموسکسوالیته تقسیم کار.....
۴۱.....	ارزش اضافی و کارخانه اجتماعی.....
۴۲.....	الف. مولد بودن بردگی مزدی بر پایه بردگی غیر مزدی.....
۴۵.....	اجتماعی سازی مبارزه نیروی کار منزوی شده.....
۴۸.....	قطب‌نمایی نو برای مبارزه طبقاتی.....
۵۱.....	ب. بهره‌وری انفعال.....
۵۲.....	کار مُرده و عذاب سکسوالیته.....

۵۲.....	حمله «سیاسی» به زنان.....
۵۳.....	۱. زنان به عنوان مصرف کننده.....
۵۵.....	۲. زنان به عنوان رقیب.....
۵۶.....	۳. زنان به عنوان تفرقه افکن.....
۵۷.....	ج. مولد بودن نظم.....
۵۹.....	زنان و مبارزه برای کار نکردن.....
۶۲.....	پی نوشت ها.....

۶۷.....	جایگاه یک زن.....
۶۸.....	زن مجرد.....
۶۹.....	«هی! داری منو می ترسونی».....
۶۹.....	زن متأهل.....
۷۰.....	فرزندان.....
۷۱.....	خانواده تقسیم شده است.....
۷۳.....	و بعد بچه ها به خانه می آیند.....
۷۴.....	خانه.....
۷۶.....	«رئیس خودت».....
۷۸.....	تجربه می خواهد.....
۸۰.....	زندگی شان کاملاً جدا از یکدیگر است.....
۸۱.....	زنان همدیگر را می شناسند.....
۸۳.....	رابطه ای جدید.....
۸۴.....	زن کارگر.....
۸۷.....	همان جا که خود زن می خواهد باشد.....
۸۹.....	از این به بعد، ما.....
۹۰.....	زنان اتحادیه و شرکت.....
۹۲.....	همه زنان می دانند.....
۹۳.....	پی نوشت ها.....
۹۵.....	نمایه.....

درباره نویسندگان

سلما جیمز^۱ تقریباً تمام طول عمرش را در مبارزه بوده است. فعالیت‌های او عمدتاً فمینیستی، سوسیالیستی و ضد صهیونیستی هستند. او از بنیانگذاران کارزار جهانی مزد برای کار خانگی^۲ و از سازمان‌دهندگان اعتصاب جهانی زنان^۳ است. اعتصاب جهانی زنان در اصل شبکه‌ای مردمی از زنان است. یکی از مطالبات این شبکه با شعار «سرمایه‌گذاری بر مراقبت، نه کشتار»^۴ این است که بودجه‌های نظامی به اجتماعات بازگردد. جیمز به نوشتن اثر کلاسیکی که دو دهه تأثیر داشت و کتاب جنس، نژاد و طبقه^۵ هم شناخته می‌شود.

جیمز در بروکلین نیویورک متولد شد و به واسطه پدرش که راننده کامیون و مادرش که کارگر کارخانه بود با زیست طبقه کارگر آشنا شد. او در برنامه‌ای رادیویی به نام مردم برای فردا^۶ نیز به واسطه تجربیات خودش از کار در کارخانه و کار به عنوان یک مادر با دیگر زنانی که شرایط مشابهی داشتند گفتگو می‌کرد و نشان می‌داد که کار خانگی زنان و کار مراقبتی‌شان بیرون از خانه لازمه تولید کارگران است و بنابراین اقتصاد بازار وابسته به آن است.

جیمز در آمریکا در دهه پنجاه و شصت میلادی در نشریه کورسپاندنس^۷ می‌نوشت. نویسندگان این نشریه خوانندگانش بودند و مخاطب آن نیز کارگران. این نشریه توجه ویژه‌ای

1. Selma James (b. 1930)

3. Global Women's Strike

5. *Sex, Race and Class* (1974)

7. Correspondence

2. International Wages for Housework Campaign

4. Invest in Caring Not Killing

6. *People for Tomorrow*

نیز به مسائل زنان، جوانان و سیاهان داشت. سلما جیمز نیز نقش فعالی در نوشتن ستون زنان در این نشریه داشت.

در انگلستان نیز در جنبش استقلال و فدراسیون هند غربی^۱ فعالیت داشت و از اولین سازمان‌دهندگان کارزار علیه تبعیض نژادی^۲ بود. او همچنین از بنیانگذاران اصلی جنبش اقدام منطقه‌ای سیاهان^۳ و از نویسندگان اصلی نشریه آن است. جیمز اولین سخنگوی کالکتیو انگلیسی کارگران جنسی^۴ نیز بود. در این کالکتیو تلاش می‌شد از کار جنسی جرم‌زدایی شود و بدیل‌های اقتصادی ممکن برای این کار مطرح شوند.

سلما جیمز با انتشار مارکس و فمینیسم^۵ نیز خوانش تازه‌ای از سرمایه^۶ مارکس^۷ از دیدگاه زنان و کارگران بدون مزد ارائه کرد. آنچه مارکسیست‌ها هیچوقت در مورد مارکس به ما نگفتند^۸ نیز عنوان یکی از سخنرانی‌های اخیر اوست.

جیمز از سازمان‌دهندگان شبکه جهانی شمارش زنان^۹ نیز بوده است. سازمان ملل به واسطه این شبکه تصمیم گرفته کار بدون مزد زنان را در آمارهای ملی اندازه‌گیری و ارزش‌گذاری کند. از این طریق تلاش شد تا کار خانگی زنان به عنوان فعالیتی اقتصادی به رسمیت شناخته شود و نشان داده شود که این کار بی‌ارزش و تولید می‌کند و زنان خانه‌دار باید خدمات اجتماعی دریافت کنند.

جیمز علاوه بر این، یکی از مؤسسان مرکز زنان پیوندگاه است که در لندن فضایی جمعی را برای زنان فراهم می‌کند تا تجربیات خود از خشونت جنسی و نژادی را به اشتراک بگذارند و اقداماتی جمعی را سازماندهی کنند و کنار یکدیگر فعالیت‌هایی را از آشنایی گرفته تا تماشای فیلم انجام دهند و برای بهبود کیفیت زندگی و رفاه خود قدم بردارند.

او در فعالیت‌های سوسیالیستی خود از سال ۲۰۰۲ همراه انقلاب و نزول^{۱۰} بوده و کتابی در خصوص دهکده‌های سوسیالیستی او جاما در تانزانیا نیز نوشته است^{۱۱}. جیمز در سال ۲۰۱۵

- | | |
|---|---|
| 1. West Indian independence and federation | 2. Campaign Against Racial Discrimination |
| 3. Black Regional Action Movement | 4. English Collective of Prostitutes |
| 5. <i>Marx and Feminism</i> (1983) | |
| 6. <i>Capital: A Critique of Political Economy</i> (1867-1894) | 7. Karl Marx (1818-1883) |
| 8. <i>What the Marxists Never Told Us About Marx</i> | |
| 9. International Women Count Network | 10. Venezuelan Revolution |
| 11. <i>Ujamaa: The hidden story of Tanzania's socialist villages</i> (2014) | |

نیز از حامیان جرمی کوربین^۱ در انتخابات رهبری حزب کارگر انگلستان بود. سلما جیمز طی فعالیت‌های ضد صهیونیستی خود شبکه جهانی یهودی‌های ضد صهیونیسم^۲ را بنیان گذاشت.

ماریاروزا دالا کاستا فمینیست مارکسیست و اتونومست ایتالیایی و دیگر نویسنده این اثر کلاسیک است. دالا کاستا در این متن کار خانگی را بازتعریف کرده و نشان داده که این کار با وجود اینکه برای سرمایه حیاتی است اما چون از مناسبات مزدی خارج شده، نامرئی هم شده است.

دالا کاستا عضو لوتا فمینیستا^۳ نیز بود و از این اثر به عنوان نقد درونی او به ورکرسم در ایتالیا نیز یاد می‌شود.

او همچنین یکی از بنیانگذاران کالکتیو فمینیستی جهانی^۴ است که حول مسئله کار خانگی شکل گرفت و کارزار جهانی مزد برای کار خانگی را پایه‌گذاری کرد.

دالا کاستا با نوشتن این اثر نقش بسزایی در گسترش تفکرات اتونومستی در طیف گسترده‌ای از جنبش‌های فمینیستی و ضد سرمایه‌داری ایفا کرد.

دالا کاستا با متون دقیق خود موجب شناخت عمیق‌تر مخاطبانش از مبارزات زنان برای خودمختاری و بازپس‌گیری کنترلشان بر بدن و کارشان شده است.

مترجم

1. Jeremy Corbyn (b. 1949)

2. International Jewish Anti-Zionist Network

۳. Lotta Femminista: به معنای مبارزه فمینیستی در زبان ایتالیایی

4. International Feminist Collective

پیش‌گفتار

سه سال پیش هنگام انتشار این کتاب برای اولین بار، دیگر مشخص شده بود که جنبش جهانی زنان برهم‌زننده مفروضات مبتای جامعه است. چون برای مقابله با آنچه در خانواده و خیابان رخ می‌دهد، ناچار شده بودیم با آنچه در کارخانه، اداره، بیمارستان، مدرسه و تمام نهادهای جامعه سرمایه‌داری رخ می‌دهد، نیز مقابله کنیم.

این کتاب با توصیف نارضایتی‌های متعددمان و جنبش برآمده از آن، تحلیلی منسجم به جنبش زنان ارائه می‌دهد. این کتاب برای «خواهرانگی» پایه‌ای مادی ترسیم می‌کند. این پایه مادی، نوعی فعالیت اجتماعی است، کار است، کاری که شخصیت زن برای تبعیت از آن شکل گرفته. این کار، کار خانگی است.

این کتاب برای متمایز ساختن کار زن خانه‌دار که زنان برای انجام آن تربیت و با آن تعریف می‌شوند و همچنین برای نشان دادن اینکه نیروی کار یعنی طبقه کارگر محصول این کار است، از تمام تحلیل‌های پیشین جامعه سرمایه‌داری فاصله گرفته؛ تحلیل‌هایی که ابتدا و انتهایشان کارخانه است و ابتدا و انتهای این کارخانه‌ها نیز مردان هستند. انزوای ما در خانواده هنگام انجام کار خانگی، ماهیت اجتماعی این کار را پنهان کرده است. دستمزد نداشتن کار خانگی نیز این واقعیت را که این کار نیز کار است، پنهان کرده. ارائه خدمات به مردان و کودکان در انزوای بدون مزد نیز این واقعیت را که در حال خدمت به سرمایه هستیم، پنهان کرده. اکنون دیگر می‌دانیم که ما فقط برای تولید سرمایه‌دارانه کشورهایی که ۴۵ درصد نیروی کار مزدی‌شان را تشکیل می‌دهیم، حیاتی نیستیم. ما همیشه برای نیروی کار حیاتی هستیم؛ چون در خانه نظافت می‌کنیم، می‌شوئیم و اتو می‌کشیم، بچه می‌آوریم

و بچه‌ها را تربیت و بزرگ می‌کنیم و به مردان خدمات جسمی، جنسی و عاطفی می‌دهیم. اگر این‌طور که تجربه روزمره‌مان و این کتاب نشان می‌دهد، اساس بی‌قدرتی‌مان در رابطه با مردان و سرمایه، دست‌مزد نداشتن کارمان باشد، پس اهرم قدرتمان هم باید مزد برای این کار باشد، اهرمی که به‌تنهایی امکان رد این کار را فراهم می‌کند. اگر نیاز به مزد و شکستن این انزوا ما را به سمت کار بیشتر با مزد پایین و شغل دوم بیرون از خانه کشانده، پس بدیل‌مان برای این انزوا و بی‌مزدی باید مبارزه‌ای اجتماعی برای مزد باشد.

این افق و طرز عمل، مستقیماً از تحلیل نظری این کتاب برآمده است. اما حتی آن زمان که نویسندگان این کتاب دریافتند «مزد برای کار خانگی» افقی است که به لحاظ منطقی از تحلیل آن‌ها برمی‌آید، نسبت به همه دلالت‌های آن آگاهی نداشتند. (نک. پاورقی ۱۶ و ۱۷ مقاله اول.) این کتاب نقطه آغاز «مکتبی فکری» نبوده، بلکه نقطه شروعی بوده برای شبکه‌ای جهانی از سازمان‌هایی که برای مزد برای کار خانگی مبارزه می‌کنند.

برخی از مخالفان این تحلیل و افق برآمده از آن که مزد برای کار خانگی است، معتقدند که این افق ممکن است در ایتالیا جواب بدهد اما در بریتانیا یا آمریکای شمالی کاربرد نخواهد داشت. دلیلشان هم این بوده که اسم رژی ایتالیایی، ماریاروزا دالا کاستا^۱، پای مقاله اصلی است و بنابراین تحلیلش هم محدودیت جغرافیایی دارد. اما مقاله زنان و جامعه: قدرت و واژگونی^۲ را در واقع ماریاروزا دالا کاستا و سلما جیمز با هم نوشته‌اند و خود ماریاروزا دالا کاستا نیز بارها این موضوع را علناً اعلام کرده است. با این حال، گواه دلالت جهانی تحلیل، نه خاستگاه ملی نویسندگان آن، بلکه کمپین بین‌المللی مزد برای کار خانگی است که آغاز به کار کرده.

کالکتیو قدرت زنان، بریتانیا

کمیته مزد برای کار خانگی پادوا^۳

جولای ۱۹۷۵

1. Mariarosa Dalla Costa

2. *Women and the Subversion of the Community* (1971)

3. Comitato per il Salario al Lavoro Domestico di Padova (Padua Wages for Housework Committee)

پادوا: نام شهری در ایتالیا

یادداشت ناشر

متن مقدمه سلما جیمز را تغییر نداده‌ایم، با این حال همان‌طور که در مقدمه آمده است، سلما جیمز در اشاره به مقاله زنان و جامعه: قدرت و واژگونی در واقع به مقاله‌ای اشاره می‌کند که خود نویسنده مشترک آن است.

www.ketab.ir

مقدمه

دو مقاله این کتاب با فاصله ۱۹ سال و ۷۰۰۰ مایل از یکدیگر نوشته شده‌اند. اولین مقاله، زنان و جامعه: قدرت و واژگونی، محصول جنبش نوین زنان ایتالیا است. این مقاله کمک بزرگی است برای پاسخ به این پرسشی که موجودیت جنبش جهانی روبه‌رشد زنان مطرح کرده: رابطه زنان با سرمایه چیست و چه نوع مبارزه‌ای برای نابودی آن کارگشاست؟ بلافاصله باید اضافه کنیم که این سؤال فرق می‌کند با اینکه بپرسیم: چه امتیازاتی می‌توانیم از دشمن بگیریم؟ هر چند که بی‌ربط نیست. فرض سؤال اول این است که پیروز خواهیم شد. فرض سؤال دوم اما این است که شکست خواهیم خورد و حالا از لاشه این شکست چه چیزی را می‌توانیم احیا کنیم. در مسیر مبارزه برای پیروزی اما چیزهای بسیاری می‌توان به دست آورد.

تاکنون جنبش زنان مجبور بوده بدون بهره گرفتن از میراث هرگونه نقد مارکسیستی جدی در مورد رابطه زنان با برنامه سرمایه‌دارانه توسعه و توسعه نیافتگی، خود را تعریف کند و میراث پیش رویمان چیز کاملاً متفاوتی بوده است، میراث پیش رویمان مفهومی رفرمیستی و تحریف‌شده از سرمایه بوده، اینکه سرمایه یک سری چیزهایی است که باید تلاش کنیم در موردش برنامه‌ریزی کنیم و کنترل و مدیریتش کنیم، نه اینکه سرمایه رابطه‌ای اجتماعی است که باید برای نابودی‌اش مبارزه کنیم. [۱] جنبش ما با عبور از چنین میراثی و کنار گذاشتن آن، تجربه زنانه را از نو کاوید و برای این کار از تجربه شخصی تک‌تک خودمان شروع کرد. این گونه بود که توانستیم برای اولین بار در مقیاسی توده‌ای با بینشی عمیق و دقت بالا، تحقیر زنان و قالب تحمیلی به شخصیت‌مان را توصیف کنیم، یعنی آنچه که عاملانش می‌خواهند

تحقیرش را بپذیریم و قبول کنیم که قربانیانی خاموش و بی قدرت بمانیم. براساس این یافته‌ها، دو گرایش سیاسی متفاوت که ظاهراً دوسر طیفی سیاسی هستند در جنبش زنان پدید آمده است.

از میان آن‌هایی که اصرار داشته‌اند اساس، کاست است، نه طبقه، برخی از زنان معتقدند آنچه که «تحلیل اقتصادی» می‌نامند، دربرگیرنده ستم علیه زنان نیست و مبارزه سیاسی هم نمی‌تواند به ستم جسمانی و روانی علیه زنان پایان بخشد. این‌ها مبارزه سیاسی انقلابی را رد می‌کنند و می‌گویند سرمایه چیزی غیر اخلاقی است که نیاز به اصلاحات دارد و باید به حال خود رها شود (و به این نتیجه می‌رسند که اصلاحات و وظیفه‌ای اخلاقی و گذاری مذاکره شده و مهم‌تر از همه بدون خشونت به «سوسیالیسم» است) و تنها دشمنی هم که داریم سرمایه نیست و اول باید مردان و خودمان را تغییر دهیم. بدین ترتیب با این منطق، هم مبارزه سیاسی محدود است و هم رهایی زنانی که بیش از حد مشغول کار و دیدن دیگران هستند و به دنبال راه‌حلی فردی نمی‌روند، مورد قبول نیست.

جهت‌گیری‌های احتمالی این سیاست‌ها در آینده متفاوت است، عمدتاً به این دلیل که این دیدگاه بسته به فشار زنانی که به آن معتقدند، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. گروه نخبگانی از این دست ممکن است درونگرا و منزوی باقی بمانند و ضرری نداشته باشند، مگر اینکه به‌طور کلی اعتبار جنبش را خدشه‌دار کنند. از طرفی هم ممکن است در هر زمینه‌ای از آن دست مدیرهایی شوند که طبقه حاکم از آن‌ها استفاده می‌کند تا در رابطه با زنان نافرمان و شکر خدا به لطف برابری در رابطه با مردان نیز، کارکردهای لازم را از دست ندهد. [۲] هر چه باشد جزء جدایی‌ناپذیر این مشارکت در جنبه‌های حاشیه‌ای حاکمیت، جاه‌طلبی و رقابتی است که تاکنون عمدتاً برای مردان بوده است.

اما تاریخ، گذشته و آینده ساده نیستند. باید توجه داشته باشیم که برخی از مهم‌ترین یافته‌های جنبش و در واقع خودمختاری آن مدیون زنانی است که کار خود را با تکیه بر رد مبارزه صرفاً طبقاتی آغاز کردند. وظیفه جنبش اکنون ایجاد استراتژی‌ای سیاسی بر پایه این یافته‌ها و براساس این خودمختاری است.

اکثر آن‌هایی هم که از ابتدا اصرار داشته‌اند اساس، نه کاست، است، کمتر قادر

بوده‌اند بینش روان‌شناختی ما را به کنش سیاسی خودمختار و انقلابی تبدیل کنند. این‌ها در ابتدا تعریفی مردانه از طبقه ارانه می‌دهند و همین هم موجب می‌شود رهایی زنان را به دستمزد برابر و دولت رفاهی «عادلانه‌تر» و کارآمدتر تقلیل دهند. [۳] برای این زنان دشمن اصلی سرمایه است، اما نه به این دلیل که اساساً موجودیت سرمایه چنین است، بلکه به این دلیل که فکر می‌کنند سرمایه در شرایط فعلی عقب مانده است. هدفشان هم از بین بردن مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری نیست، بلکه هدفشان صرفاً سازمان دادن به سرمایه به شیوه‌ای منطقی‌تر است. (چپ فرابارلمانی در ایتالیا چنین چیزی را امری «سوسیالیستی» می‌داند که با موضعی انقلابی متفاوت است.) آنچه را هم که با سرمایه‌ای منطقی‌تر یعنی با دستمزد برابر، مهدکودک‌های بیشتر و بهتر و کارهای بهتر و بیشتر و... نمی‌توان درست کرد، ستم می‌نامند که از نظرشان مثل تاپسی است، کودک بی‌سرپرست برده‌ای که هیچوقت پدر و مادرش را نشناخت و «همین‌طوری رشد کرد». ستمی هم که پیوندش با مناسبات مادی مشخص نباشد، مسئله‌آگاهی می‌شود، یعنی در اصل مسئله روانشناسی که در اینجا پشت اصطلاحات سیاسی پنهان می‌شود از «تحلیل طبقاتی» برای محدودسازی حملات جنبش و حتی تضعیف خودمختاری آن نیز استفاده شده است.

ماهیت لیبرالی و اساساً مشابه این دو گرایش که می‌خواهند «جامعه» را به شیوه‌ای منطقی مدیریت کنند تا «ستم» را از بین ببرند، معمولاً معلوم نمی‌شود، مگر اینکه این زنان «سیاسی» و زنان «غیرسیاسی» برای مطالبات مشخصی و اغلب علیه اقدامات انقلابی به هم پیوندند. اکثر مادر این جنبش به هیچ کدام از این گرایش‌ها تعلق نداریم و به زحمت توانسته‌ایم میانشان مسیری ترسیم کنیم. هر دو گرایش نیز از ما می‌پرسند: «فمینیست هستید یا سیاسی؟»

آن زنان «سیاسی» که از طبقه دم می‌زنند به آسانی قابل تشخیص هستند. این زنان همان مدافعان رهایی زن هستند که در وهله اول نه به جنبش زنان بلکه به سازمان‌های چپ تحت سلطهٔ مردان^۱ پایبند هستند. زمانی هم که استراتژی و اقدامات برآمده از منبعی خارج از زنان باشد، مبارزهٔ زنان براساس تاثیری که انتظار می‌رود بر مردان بگذارد، سنجیده می‌شود،

مردانی که در موارد دیگر تحت عنوان «کارگران» شناخته می‌شوند. آگاهی زنان نیز براساس اینکه شکل مبارزه‌شان همان شکلی است که مردان به کار می‌برند یا خیر، سنجیده می‌شود. این زنان «سیاسی» بقیه ما را غیرسیاسی می‌بینند و مایل‌اند تا ما را برای حفظ ظاهر خود کنار هم قرار دهند و تفاوت‌های سیاسی موجود میانمان را پنهان کنند یا کم‌اهمیت جلوه دهند. چنین چیزهایی کم‌کم در حال ملموس شدن هستند. گروه‌هایی که خود را «گروه‌های روانشناسی»^۱ می‌نامند (منظور گروه‌های افزایش آگاهی^۲ نیست) سیاست کاست را منسجم‌تر از سایرین بیان می‌کنند. [۴] مواضع این گروه‌ها هر چه که باشد، صرفاً کاست دیدن زنان، جهت‌گیری سیاسی به‌خصوصی است که روزه‌به‌روز بیشتر از قبل به لحاظ سیاسی و سازمانی در مباحث مربوط به اینکه چه باید کرد، مطرح می‌شود. در دوره بعدی فعالیت گسترده طبقه کارگر، مجبوریم چارچوب سیاسی خود را ایجاد کنیم و تئوری‌های دست‌بوم جنبش‌های سوسیالیستی تحت سلطه مردان را کنار بگذاریم. تقدم کاست به‌عنوان جایگزین هم مطرح خواهد شد که باید با چنین چیزی نیز مقابله کرد و آن را نپذیرفت. تنها بر این اساس است که سیاست نوین و ذاتی خودمختاری می‌تواند قدرت و صدای خود را بیابد.

این سیر تکاملی مختص جنبش زنان نیست. جنبش سیاهان در ایالات متحده (و دیگر نقاط) نیز با چیزی آغاز شد که ظاهراً فقط موضع یک کاست در مخالفت با نژادپرستی گروه‌های تحت سلطه مردان سفید بود. روشنفکران هارلم^۳ و مالکوم ایکس^۴، آن انقلابی بزرگ، هر دو ناسیونالیست بودند و به نظر می‌رسید که هر دورنگ را مقدم بر طبقه می‌دیدند، آن هم زمانی که چپ‌های سفید هنوز شعارهایی از این دست می‌دادند که «سیاه‌ها و سفیدها متحد شوید و بجنگید»^۵ یا «سیاه‌ها و کارگران باید به هم پیوندند»^۶. طبقه کارگر سیاه از طریق این ناسیونالیسم توانست طبقه را از نو تعریف کند: سیاه و کارگر تمام و کمال مترادف بودند (کارگر با هیچ گروه دیگری اینقدر مترادف نبوده است، البته شاید

1. Psychology groups

3. Harlem

5. Black and white unite and fight

2. Consciousness raising groups

4. Malcolm X (1925-1965)

6. Negroes and labour must join together

بتوان گفت جز زنان، مطالبات سیاهان و اشکال مبارزه برآمده از آن، جامع‌ترین مطالبات طبقه کارگر و پیشروترین مبارزه طبقه کارگر بود. این مبارزه توانست بهترین عناصر خود را از میان روشنفکرانی به خود جذب کند که ریشه ستمی را که به عنوان سیاهان، به عنوان یک کاست، متحمل می‌شدند در استثمار کارگران سیاه می‌دیدند. آن دسته از روشنفکرانی که پس از اینکه طبقه از ناسیونالیسم فراروی کرده بود، درگیر آن شده بودند، نژاد را بیش از پیش امری کاملاً فردی می‌دیدند و آب گل آلودی را به وجود آوردند که وزارت امور خارجه بتواند از آن ماهی بگیرد و اقدامات نمایشی کند، از جمله اینکه فرد سیاهی را به سمت مشاور ویژه رئیس‌جمهور در کار پاکسازی زاغه‌ها منتصب کند و همچنین کارکنان تکنوکراسی جدیدی را بر سر کار بیاورد که افراد بیشتری را در خود ادغام می‌کند.

به همین ترتیب زنانی هم که کاست برای آن‌ها اساس است، یا بر مبنای بازتعریف طبقه به فمینیسم انقلابی گذار خواهند داشت یا به ادغام در ساختار قدرت مردان سفید دعوت خواهند کرد.

اما همان‌طور که زنی از جنبش نیاورلئان می‌گفت، «این «زنان مارکسیست» دقیقاً همان مردان «مارکسیست» هستند، منتها لباس زنان را پوشیده‌اند». از نظر آن‌ها، مبارزه به لحاظ کیفی باید شبیه به همان مبارزه‌ای باشد که جنبش کارگری سازمان‌یافته تحت کنترل مردان، همیشه برای زنان ستایشش کرده است و حالا فقط چیزی به «مبارزه کلی» ضمیمه شده که اسمش «رهایی زنان» یا «مبارزه زنان» است و زنان خودشان بیانش می‌کنند.

منظور از این «مبارزه کلی» را مبارزه طبقاتی می‌دانم. اما هیچ چیز در سرمایه‌داری نیست که سرمایه‌دارانه نباشد، یعنی بخشی از مبارزه طبقاتی نباشد. مسئله این است: (الف) آیا زنان به جز زمانی که کارگر مزدی (طبق تصورات) هستند، کارکرد دیگری برای سرمایه دارند و بنابراین آیا کارکردی برای مبارزه اساسی‌تر و عمومی‌تر علیه سرمایه‌داری دارند؟ و (ب) آیا چیزی که این همه زن را برای این همه مدت در نظر نگرفته اصلاً می‌تواند «کلی» باشد؟

ماریاروزا دالا کاستا از یک سو با رد طبقه تابع فمینیسم و از سوی دیگر با رد فمینیسم تابع طبقه، با تجربه زنانه مواجه شده، تجربه‌ای که ما مشغول واکاوی آن و تلاش برای بیان

بوده‌ایم و (با کمال شرمندگی) به اشتباه مورد قبول مارکسیسم دانسته شده است. نتیجه کار دالا کاستا هم ترجمه بینش‌های روان‌شناختی مان به نقد اقتصاد سیاسی استثمار زنان و مبنای نظری مبارزه انقلابی و خودمختار زنان بوده است. او با تکیه بر دانسته‌هایمان از اینکه چطور تحقیر شده‌ایم، به‌سوی این پرسش که چرا تحقیر شده‌ایم پیش رفته است، آن هم آنقدر عمیق که تا جایی که من می‌دانم پیش از این سابقه نداشته است.

یکی از دستاوردهای بزرگ مارکس این است که نشان داد مناسبات اجتماعی خاص میان افراد برای تولید ضروریات زندگی، یعنی همان مناسباتی که بدون برنامه‌ریزی آگاهانه ناگهان از پشت سر افراد (مردم^۱ که سابقاً مردان ترجمه می‌شد) سر برمی‌آورد، وجه تمایز میان جوامع است. به عبارتی در جامعه طبقاتی، مناسبات میان مردم که طبقه حاکم از آن برای غارت نیروی کار استثمارشدگان استفاده می‌کند، در هر دوره تاریخی شکل خاصی دارد و تمام دیگر مناسبات اجتماعی در جامعه که از خانواده شروع می‌شود و تمام دیگر نهادها را نیز در بر می‌گیرد منعکس کننده شکل خاص این مناسبات است.

تاریخ برای مارکس، فرآیند مبارزه استثمارشدگان است که پیوسته، در دوره‌های طولانی و جهش‌های انقلابی ناگهانی، در مناسبات اجتماعی اساسی و در تمام نهادهایی که تجلی این مناسبات هستند، تغییراتی ایجاد می‌کنند. از این نظر، خانواده واحد بیولوژیکی پایه‌ای است که در هر جامعه شکل خاص خود را دارد و مستقیماً به شیوه تولید افراد مرتبط است. به عقیده مارکس، قبل از جامعه طبقاتی هم، تحت سلطه قرار گرفتن زن، محور خانواده بوده است؛ جامعه طبقاتی خود امتداد مناسبات میان مردان از یک سو و زنان و کودکان از سوی دیگر بوده است، یعنی امتداد سلطه مرد بر کار زن و فرزندانی که متعلق به او هستند.

جنبش زنان مفصل‌تر به موضوع خانواده در سرمایه‌داری پرداخته است. این جنبش توضیح داده است که زنان چطور آماده می‌شوند که تحت سلطه مردان قرار گیرند و پس از آن نیز توضیح داده است که خانواده نهادی است که در آن کوچک‌ترها از بدو تولد سرکوب می‌شوند تا تابع انضباط مناسبات سرمایه‌داری شوند که در ادبیات مارکسیستی از انضباط

سرمایه دارانه حاکم بر کار نشأت می گیرد. برخی دیگر از زنان نیز خانواده را مرکز مصرف تعریف کرده اند و برخی دیگر هم نشان داده اند که زنان خانه دار، ذخیره پنهان نیروی کار هستند: زنان «بیکار» در خانه پشت درهای بسته کار می کنند تا هر زمان که سرمایه در جای دیگری نیازشان داشت صدایشان بزند که از خانه بیرون بیایند.

مقاله دالا کاستا تمام موارد فوق را تایید می کند، اما مبنای دیگری را برای این موارد متصور است. از نظر او خانواده در سرمایه داری مرکز آماده سازی^۱، مصرف و ذخیره نیروی کار است، اما در اصل مرکز تولید اجتماعی است. آن هایی که قبلاً مثلاً مارکسیست بودند وقتی می گفتند که شکل سرمایه دارانه خانواده تولیدی برای سرمایه داری ندارد و این خانواده بخشی از تولید اجتماعی نیست [۵]، به این نتیجه هم می رسیدند که نباید قدرت اجتماعی بالقوه ای برای زنان قائل باشند. یا بهتر بگوییم، این ها با فرض اینکه زنانی که در خانه هستند نمی توانند قدرت اجتماعی داشته باشند، نمی توانستند بفهمند که زنان نیز در خانه تولید دارند. اگر هم تولیدی که دارند برای سرمایه داری حیاتی باشد، امتناع از تولید، امتناع از کار، اهرم اصلی قدرت اجتماعی است.

تحلیل مارکس از تولید سرمایه دارانه، تعمقی در این باره نبوده است که جامعه چطور «چرخش می چرخد». تحلیل مارکس ابزاری است برای یافتن راهی برای واژگونی این جامعه و یافتن نیروهایی اجتماعی که مورد استثمار سرمایه اند و البته واژگون کنندگان آن نیز هستند. ضمناً مارکس به این دلیل که در جست و جوی نیروهایی بود که به طور قطع سرمایه را واژگون می کردند، قادر بود مناسبات اجتماعی سرمایه را که آبستن واژگونی طبقه کارگر است، توصیف کند. ماریاروزا دالا کاستا هم به این دلیل که در جست و جوی اهرم قدرت اجتماعی زنان در میان این نیروها بود توانست نشان دهد که زنان حتی وقتی که بیرون از خانه کار نمی کنند هم تولیدکنندگان حیاتی هستند.

کالایی که این زنان تولید می کنند، برخلاف تمام کالا های دیگر، منحصر به سرمایه داری است، این کالا انسان زنده، یعنی «خود کارگر» است؛ روش خاص سرمایه برای غارت نیروی کار این است که به کارگر مزدی بدهد که فقط کفاف گذران زندگی (آن

۱. Conditioning؛ آماده سازی اعضای خانواده برای تطبیق یافتن با مناسبات سرمایه داری

هم تا حدودی) و بازتولید کارگران دیگر را می‌دهد. اما کارگر باید بیشتر از ارزش مزدش، کالا تولید کند. کار اضافی بدون مزد چیزی است که سرمایه‌دار به خاطر انباشت آن کار و کاسبی دارد، چیزی است که بیش از پیش قدرت او را در نسبت با شمار بسیار بیشتری از کارگران افزایش می‌دهد. سرمایه‌دار پول بخشی از کار را می‌دهد تا بقیه کار برایش مجانی تمام شود و نیروی کار بیشتری را تحت سلطه بگیرد و به همین ترتیب تا هر زمانی که ممکن است کار مجانی به چنگ بیاورد. این اوضاع هم تا وقتی که ما جلویش را نگیریم ادامه پیدا می‌کند. سرمایه‌دار با مزد، حق استفاده از تنها «چیزی» را که کارگر برای فروش دارد، یعنی توانایی او برای کار را می‌خرد. پس رابطه خاصی که سرمایه است، رابطه مزدی است. این رابطه مزدی هم تنها وقتی می‌تواند وجود داشته باشد که توانایی برای کار، کالایی فروشی شود. مارکس این کالا را نیروی کار می‌نامد.

این کالا، کالایی غیرمعمول است چراکه یک چیز نیست. توانایی کار تنها در انسانی وجود دارد که زندگی‌اش در تولید مصرف می‌شود. این انسان اول باید نه ماه در رحم باشد، باید تغذیه شود، لباس تنش شود و آموزش ببیند. وقتی هم که سر کار می‌رود باید جای خوابش درست شود، خانه‌اش آب و جارو شود، ماهار فردایش برای سرکار آماده شود، سکسوالیته‌اش نه ارضا بلکه خفه شود، شامش وقتی به خانه می‌رسد آماده باشد، حتی اگر ساعت هشت صبح باشد و از شیفت شب برگشته باشد. نیروی کاری که هر روز در کارخانه‌ها و ادارات مصرف می‌شود این‌طور تولید و بازتولید می‌شود. شرح تولید و بازتولید مبنای آن در اصل شرح کار زنان است.

از این رو، جامعه، محلی برای آزادی و فراغت نیست که بتواند جایگزین کارخانه شود و زنان برحسب اتفاق در آن به جایگاه خدمتکاران شخصی مردان تنزل یافته باشند. جامعه نیمه دیگر سازمان سرمایه‌داری است، دیگر محل استثمار پنهان سرمایه است، دیگر منبع پنهان کار اضافی. [۶] نظم و انضباط مورد نظر سرمایه پیوسته به جامعه هم مثل کارخانه تحمیل می‌شود. ماریاروزا این جامعه را کارخانه اجتماعی می‌نامد و آن را جایی می‌داند که در آن هزینه‌ها و ماهیت حمل و نقل، مسکن، درمان، آموزش و پلیس همگی دلیلی برای مبارزه‌اند. [۷] رکن اساسی این کارخانه اجتماعی نیز زنی است که در

خانه، نیروی کار را به عنوان کالا تولید می کند و همچنین مبارزه اش برای اینکه این کار را نکند.

از این رو، مطالبات جنبش زنان، اهمیتی تازه و نقشی واژگون کننده تر به خود می گیرد. مثلاً وقتی که می گوییم می خواهیم کنترل بدنمان را پس بگیریم، در اصل سلطه سرمایه را هم به چالش می کشیم که اندام های تولید مثلی ما را به اندازه دست و پاهایمان به ابزار انباشت نیروی کار مازاد تبدیل کرده و روابطمان با مردان، با فرزندانمان و آفرینش آن ها از ما را به کار مولد برای این انباشت بدل ساخته است.

مقاله دوم، جایگاه یک زن، در ایالات متحده نوشته شده و اولین بار در قالب یک جزوه منتشر شده است. این مقاله در سال ۱۹۵۲ در اوج جنگ سرد در لس آنجلس^۱ نوشته شد، جایی که مهاجرت مردان و زنان جوان کارگر به اندازه انجیل گسترش یافته بود. اگرچه نام من بر این مقاله است، اما من صرفاً وسیله ای بوده ام برای بیان آنچه که زنان، زنان خانه دار و کارگران کارخانه ها در جایگاه مهاجرانی که از جنوب و شرق به غرب طلایی آمده بودند، احساس می کردند و تجربه کرده بودند.

حتی در آن زمان هم واضح بود که کار کردن بیرون از خانه، بیگاری داخل خانه را خوشایند نمی کند یا مسئولیت کار خانگی را از دشمنان برنمی دارد. همانقدر که واضح بود حتی تصور اینکه زندگی مان به بسته بندی شکلات، سیم پیچی ترانس و سیم کشی تلویزیون بگذرد، از تحملمان خارج است. ما هر دوی این کارها را رد و با هر دو هم مبارزه کردیم. مثلاً در آن زمان اگر دوستان مردی می دیدند که پیش بند بسته و دارد ظرف می شوید، مسخره اش می کردند. ما اما این وضع را تغییر دادیم.

شکی نیست که این شجاعت مبارزه برای رقم زدن این تغییرات، مستقیماً از نفرتمان از مزدی آمده است که باید به خاطرش کار می کردیم. البته اگرچه از این کار متنفر بودیم، اما

برای اکثرمان این کار اولین فرصتی بود برای اینکه تجربه اجتماعی مستقلی خارج از انزوای خانه داشته باشیم و به نظر هم می‌رسید که این کار تنها جایگزین برای این انزوا است. در طول جنگ جهانی دوم زنان به‌طور گسترده‌ای وارد صنعت شدند و در سال‌های بین ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷ به‌طور بی‌رحمانه‌ای اخراج شدیم، در سال ۱۹۴۷ [۸] هم دوباره وقتی که لازممان داشتند برگشتیم و با جنگ کره (۱۹۴۹) تعدادمان بیش از پیش افزایش یافت. به دلایلی که در این نوشتار هم به آن‌ها اشاره شده، ما پول لازم داشتیم و جز اشتغال به این مشاغل سخت هم راه دیگری پیش رویمان نمی‌دیدیم.

اینکه مهاجرانی بودیم از مناطق صنعتی و کشاورزی یا معادن زغال سنگ، باعث می‌شد وابستگی بیشتری به مردمان داشته باشیم، چون تنها تکیه‌گاهمان خودمان بودیم. البته این یک مزیت هم برایمان داشت. ما زنانی که بیشتر هم سفید بودیم تا سیاه و در آن زمان اکثراً از داشتن مشاغلی با دستمزد بالا (در حد تامین معاش) محروم بودیم، توانستیم علاوه بر مشاغلی که معمولاً زنان در آن شاغل می‌شوند، از جمله مشاغل حوزه خوراک و پوشاک، در صنایع جدید هواپیماسازی و الکترونیک لس آنجلس نیز به آزادی عمل تازه‌ای دست پیدا کنیم. ما را پدر و مادرهایی که در شرق و جنوب مانده بودند به یاد نکشیدند. اتحادیه‌های کارگری که سال‌ها پیش در شرق طی مبارزه‌ای سرسختانه تشکیل شده بودند، وقتی به غرب صادر شدند برای اینکه مزد، سالانه ۱۰ سنت افزایش پیدا کند، مذاکره می‌کردند و بخشی از دستگاه انضباطی مقابل ما در خط مونتاز بودند و ما برایشان پول زیادی هم میدادیم، آن هم قبل از اینکه خودمان پولمان را بگیریم. سایر اشکال سنتی سازماندهی «سیاسی» هم یا وجود نداشتند یا بی‌ربط به ما بودند و اکثرمان هم آن‌ها را نادیده می‌گرفتیم. خلاصه، ما کاملاً از گذشته بریده بودیم.

در نهایت در اواخر دهه شصت آن‌هایی که اشکال قدیمی «حمایت» را نپذیرفتند و هیچ‌وقت هم به آن‌ها تن ندادند در جنبش زنان قدرت زیادی برای ابراز وجود خود پیدا کردند. با این حال ما ۲۰ سال قبل در مبارزه آشکار خود با سرمایه (چه مستقیماً و چه از طریق مردان) در بحبوحه تجربه‌ای که امروز بیش از پیش جهانی شده است در حال یافتن

راه خود بودیم. این تجربه یادمان داد که شغل دوم، بیرون خانه، رئیس دیگری است سوار بر شغل اول؛ شغل اول یک زن این است که نیروی کار دیگران را بازتولید کند و شغل دومش هم این است که نیروی کار خودش را بازتولید کند و بفرموشد. به این ترتیب، مبارزه او در خانواده و در کارخانه که سازمان کار او و شوهرش و کار آینده فرزندان را در پیوند با هم تحت سلطه دارند، بدل به یک کل می‌شود. همین یکی شدن دو جنبه جدا از هم تولید سرمایه‌دارانه در یک نفر، مستلزم مبارزه در میدانی جدید و رسیدن به ارزیابی کاملاً جدیدی از وزن و ضرورت زنان در آن مبارزه است.

این‌ها مضامین مقاله دالا کاستا هستند. آنچه را که ۲۰ سال پیش در مبارزه به اصطلاح «ارتجاعی»، «عقب‌مانده» و در بهترین حالت «غیرسیاسی» زنان کارگر در خانه‌ها و کارخانه‌ها مطرح شد، زنی در ایتالیا نقطه آغازی قرار داده برای بیان تنوری مارکسیستی و جهت‌دهی به مبارزه آن‌ها. این پیشرفت نظری بیانگر سطح کاملاً جدیدی از مبارزه است که زنان در سطح جهان در حال پیش بردن آن هستند. این پیشرفت نظری، هم‌راستی این مبارزه و برای آن ضروری است.

راه زیادی آمده‌ایم جانم!

...

اینکه مقاله دالا کاستا از ایتالیا آمده اتفاقی نبوده است.

اول از همه به این خاطر که تعداد کمی از زنان ایتالیا شغلی بیرون خانه دارند و به نظر می‌رسد که در ایتالیا زن خانه‌دار در موقعیتش منجمد شده و قدرت کمی از همسایگانی که بیرون خانه کار می‌کنند به او می‌رسد. موقعیت این زنان در ایتالیا از این نظر به زنان ساکن لس آنجلس در مقاله «جایگاه یک زن» نزدیک‌تر است تا همان زنان، امروز. بنابراین غیرممکن است که جنبشی فمینیستی در ایتالیا داشت که مبنایش زنانی که در خانه‌اند، نباشد.

هم‌زمان با این واقعیت که امروز میلیون‌ها زن در نقاط دیگر بیرون از خانه کار می‌کنند و در همین نقاط مشغول مبارزه‌ای با اهداف جدید هستند، به موقعیت زن خانه‌دار نور می‌تاباند و امکان‌هایی را ایجاد می‌کند که زنان ۲۰ سال پیش در لس آنجلس تصورش

هم را نمی‌توانستند بکنند، از جمله اینکه زن خانه‌دار در ایتالیا یا هر جای دیگری می‌تواند در جست‌وجوی بدیلی باشد که بتواند با آن از خانه بیرون بیاید و البته استثمار مستقیم در کارخانه و اداره را نیز تجربه نکند. در ظاهر زن خانه‌دار در گتوی کاتولیک ایتالیا تک‌وتنها گیر می‌افتد، مگر اینکه بخواهد برایش شغل ایجاد شود. اما این زن به‌عنوان بخشی از مبارزای جهانی می‌تواند مثل زنان دیگر نپذیرد که از توسعه‌نیافتگی سرمایه‌دارانه به‌وسیله توسعه سرمایه‌دارانه عبور کند و به این ترتیب برای آزادی خود مبارزه کند. زنانی که در صنعت مزد می‌گیرند و همچنین زنان جهان سوم با نپذیرفتن اینکه در خانه و کارخانه زنان کارگر باشند، بدیلی تازه پیش روی خودشان و این زن می‌گذارند.

ماریاروزا می‌نویسد: «سرمایه خود نیز از همان انگیزه‌ای که جنبشی را شکل داده، سود می‌برد و به عبارتی از اینکه میلیون‌ها زن جایگاه سنتی خود را نپذیرند، بهره می‌گیرد تا ترکیب نیروی کار را تغییر دهد و این بار شمار بیشتری از زنان را وارد آن کند. جنبش تنها در تقابل با این امر است که می‌تواند رشد یابد. بدین روی هم‌رفته این امر مرز میان رف‌ر میسم و سیاست انقلابی در جنبش زنان است».

تا امروز زنی که نیاز داشت از انزوایش بیرون بیاید و خودمختاری‌اش را باز یابد، بدیلش را تنها در چارچوب برنامه‌ریزی سرمایه‌داری می‌توانست بیابد. مبارزه زنان امروز تنها آلترناتیو خود مبارزه و وسیله از میان برداشتن برنامه سرمایه‌داری است. در انگلستان نیروی محرکه این مبارزه، مبارزه مادران بدون پشتوانه^۱ برای داشتن درآمدی تضمین شده است؛ در ایالات متحده نیز مطالبه مادران رفاه^۲، یعنی دستمزدی که کفاف زندگی را بدهد و امتناعشان از پذیرش مشاغلی که دولت آن‌ها را سازمان داده است. واکنش دولت در هر دو کشور نشان می‌دهد که چقدر این مبنای جدید مبارزه را خطرناک می‌دانند؛ چقدر خطرناک است که زنان از خانه‌هایشان بیرون بیایند، اما نه برای رفتن بر سر کاری دیگر، بلکه برای تشکیل صف اعتصاب، برگزاری جلسه یا شکستن شیشه‌های تامین اجتماعی یا اداره رفاه. با جنبشی جهانی که «در ذات خود یک مبارزه است»، زنان بی‌مزد از قدرتی که از

پرداخت مزد به زنان ناشی می شود، بهره مند شده و به این ترتیب این زنان بی مزد می توانند قدرت خود را که تاکنون پنهان بوده است، بشناسند و آن را به کار گیرند.

دلیل دوم وجود این جهت گیری در ایتالیا این است که طبقه کارگر ایتالیا در سطحی متفاوت تاریخ مبارزاتی منحصر به فردی دارد. طبقه کارگر ایتالیا اقداماتی نظیر اشغال کارخانه ها در اوایل دهه ۲۰ را در سابقه اش دارد. این طبقه همچنین شکست سرمایه داری در نسخه فاشیستی آن و مقاومت زیرزمینی مسلحانه مقابل آن را تجربه کرده است. (امیدوارم در اینجا نیازی به اضافه کردن این نباشد که این جنبش، جنبش مردان و زنان بوده و البته باید بگویم که اگر زنان نقش مهم و متفاوت خود را برای مثال در اشغال کارخانه ها ایفا نمی کردند، مشخص نبود که این جنبش به کجا ختم می شد.) در سال های پس از جنگ، کارگرانی از جنوب ایتالیا نیز به صفوف این طبقه پیوستند، کارگران مهاجری که از منطقه ای توسعه نیافته آمده بودند، به تازگی با این نظم حاکم بر کار مزدی مواجه شده بودند و البته علیه آن شوریده بودند. در سال ۱۹۶۹، این طبقه کارگر توانست با مبارزاتش جنبش دانشجویی بزرگی را به سمت خود بیاورد و چپی فرابارلمانی ایجاد کند که بررسی این تاریخ نشان می دهد چنین رخدادهایی در اروپای سابقه بوده است. این چپ فرابارلمانی، زنان را به عنوان نیرویی خودمختار در چشم انداز سیاسی خود ندیده و تحت سلطه خودبینی مردانه ای است که کاتولیسیسم مروج آن بوده. ضمناً تمرکز این چپ بر طبقه براساس برداشت خودشان از طبقه است، با وجود اینکه از ادبیات ایدئولوژی چپ مسلط اروپا که اروپا محور و روشنفکر است، فاصله گرفته و مهم تر از همه پیشروی و اقدامات نهاجمی مستقیم دارند.

یکی از فرضیات غالب ایدئولوژی اروپا که چپ ایتالیا از آن فاصله گرفته، این است که طبقه کارگر ایالات متحده و نه فقط زنان این گونه، «عقب مانده» است. در نگاه چپ اروپا، جنبش سیاهان اتفاق تاریخی اگزوتیکی خارج از طبقه بوده و بهبود کیفیت زندگی قدرتمندترین لایه های طبقه لطف سرمایه بوده نه ثمره مبارزه سرسختانه و پرخشونت. از این نظر، چیزی که اروپایی نباشد، حتی وقتی که سفید است هم، آنقدر که باید «متمدنانه» به حساب نمی آید. این نژادپرستی پیش از تجارت برده نیز وجود داشته و از سال ۱۴۹۲ به بعد در آتش کشورگشایی های امپراتوری ها دمیده است.

ماریاروزا دالا کاستا با توجه به چنین پیشینه‌ای، مقاله «جایگاه یک زن» را برای انتشار در کنار مقاله خودش از ایتالیا انتخاب کرد تا شرح دهد مبارزه انقلابی هرروزه آن‌هایی را که ۲۰ سال پیش به یک شکل مورد تمسخر و روشنفکران چپ اروپا و آمریکا قرار می‌گرفتند. دالا کاستا در مبارزه طبقاتی ایالات متحده قدرتمندترین بیان طبقه کارگر را جهانی می‌بیند؛ طبقه را هم جهانی می‌بیند و به وضوح جهان صنعتی و جهان سوم جزء لاینفک دیدگاه او در رابطه با مبارزه هستند.

از این رو ما در اینجا از نو شروع به تحلیل کرده‌ایم که طبقه کارگر کیست. تصور بر این بوده که صرفاً کارگران مزدی جزو طبقه کارگر به حساب می‌آیند. اما دالا کاستا با چنین چیزی مخالف است. رابطه اجتماعی میان آن‌هایی که مزد می‌گیرند و آن‌هایی که مزدی ندارند، یعنی خانواده، جزء لاینفک آن رابطه اجتماعی‌ای است که خود سرمایه است، یعنی رابطه مزدی. بنابراین وقتی این دو، جزء لاینفک ساختار سرمایه‌اند، مبارزه بایکی به مبارزه با دیگری وابسته است.

تحلیل طبقه براساس ساختار استثمار و مرحله تضاد درون این ساختار، می‌تواند مبارزه هرروزه زنان را همچنانکه به رشد خود ادامه می‌دهد براساس علل و آثار آن ارزشیابی کند، نه براساس تصور دیگران از آنچه که «آگاهی سیاسی‌مان» باید باشد. در بریتانیا و ایالات متحده (و احتمالاً در سایر کشورهای غربی) چپ سفید فقط مبارزه در کارخانه‌های کلانشهر را به رسمیت شناخته و مبارزات در جریان در تمام عرصه‌های دیگر را نادیده گرفته و به همین خاطر هم جنبش زنان وادار شده تا چنین رویکردی را رد کند و از آن فاصله بگیرد.

جنبش زنان در ایتالیا در حال تمرین استقلال خود از چپ و جنبش دانشجویی است و همزمان در خصوص چگونگی سازماندهی مبارزه در سطح جامعه با این دو درگیر [۹] شده است، یعنی در رابطه با زمینه‌ای که در ظاهر این‌ها آنچه را که لازم بوده است در موردش پوشش داده‌اند. آنچه این‌ها برای مبارزه در سطح جامعه پیشنهاد کرده‌اند، از قرار معلوم، صرفاً نوعی تعمیم‌دهی بوده است، نوعی ترسیم مکانیکی مبارزه در کارخانه. از این نظر کارگر مرد همچنان پیشگام اصلی مبارزه است. ماریاروزا دالا کاستا جامعه را در درجه

نخست خانه می‌داند و از این روزن را نیز نقش اصلی در واژگونی جامعه از این نظر زنان در تضاد با تمام چارچوب‌های سیاسی پیشین که مبنایشان کارگر صنعتی مرد بوده است، قرار گرفته‌اند. [۱۰] وقتی جامعه را مرکزی مولد و بنابراین مرکز واژگونی ببینیم، کلیت چشم‌انداز مبارزهٔ تعمیم‌یافته و سازماندهی انقلابی از نو نوشته می‌شود. [۱۱]

این اشکال کنش و سازماندهی که با میراث مبارزهٔ طبقهٔ کارگر در ایتالیا می‌تواند از دل جنبش طبقاتی و کاستی و این بار از دل جنبش زنان رشد کند، آن هم در قلب کلیسای کاتولیک، قطعاً امکان‌های مبارزهٔ ما را در هر کشوری که باشد در این جنبش جهانی گسترش می‌دهد.

قدرت به دست خواهان و از این رو طبقه.

سلما جیمز

پادوا، ۲۷ جولای، ۱۹۷۲

پی‌نوشت‌ها

۱. «... و یکفیلد^۱ توضیح داد که در مستعمرات، دارایی از جنس پول، ابزار معیشت، ماشین‌آلات و سایر ابزار تولید، تا زمانی که مکمل آن‌ها وجود نداشته باشد، برچسب سرمایه‌دار به فرد مالک آن نمی‌زند. مکمل آن‌ها هم یعنی کارگر مزدی، یعنی فرد دیگری که مجبور است با همان آزادی اراده‌اش خود را به دیگری بفروشد. او توضیح داده است که سرمایه یک چیز نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی میان افراد است که با ابزار قرار گرفتن چیزها برقرار می‌شود. او آقای پیل^۲ را مثال می‌زند که با خودش حدود ۵۰ هزار پوند ابزار معیشت و تولید از انگلستان به رودخانه سوان^۳ در استرالیا می‌آورد اما باز هم شکایت دارد. آقای پیل آنقدر هم آینده‌نگر بوده که در کنار این‌ها ۳۰۰۰ نفر از طبقه کارگر شامل مردان، زنان و کودکان را نیز به همراه خود بیاورد. اما آقای پیل وقتی که به مقصد رسیده «خدمتکاری نداشته که تختش را مرتب کند یا از رودخانه برایش آب بیاورد». بیچاره آقای پیل که جز صادر کردن شیوه تولید انگلیسی به رودخانه سوان، فکر همه جا را کرده بود!» (تاکید از نویسنده).

Capital, Vol. I, K. Marx, p. 766, Moscow 1958.

۲. فاینشال تلیمز^۴ در ۹ مارس ۱۹۷۱ گزارش کرده است که بسیاری از سرمایه‌داران در حال از دست دادن فرصت «استفاده» از زنان در پست‌های مدیریتی میانی هستند. زیرا این زنان می‌توانند «غیر خودی‌هایی قدرشناس» باشند که هم سطح دستمزدها را پایین می‌آورند و هم «حداقل در وهله اول»، «منبعی برای تجدید انرژی و نشاط» هستند تا به وسیله آن‌ها بقیه ما زنان هم مدیریت شویم.

۳. اگر این جمله از نظرات اغراق‌آمیز است مطالباتی را که در انگلستان در سال ۱۹۷۱ برای نشان تظاهرات کردیم، به یاد بیاورید: دستمزدها برابر، مه‌کودک^{۲۴} ساعت رایگان، فرصت‌های آموزشی برابر، پیشگیری از بارداری رایگان و پایان خودخواسته بارداری بنا به درخواست زن. درون مبارزه‌ای گسترده‌تر، برخی از این مطالبات ضروری هستند. در شرایط فعلی با این مطالبات می‌توان به توندانی نداشته باشیم که نمی‌توانیم هزینه‌شان را بپردازیم و در مقابل از دولت امکاناتی می‌خواهیم تا فرزندان را که می‌توانیم هزینه‌هایشان را بپردازیم ۲۴ ساعت نگه دارد. با این مطالبات همچنین تقاضا می‌کنیم که فرزندانمان شانس برابری برای آموزش دیدن و آماده شدن برای فروش خودشان در بازار کار در رقابت با یکدیگر برای دستمزد برابر داشته باشند. این مطالبات به خودی خود صرفاً مطالباتی قابل قبول نیستند. این مطالبات برنامه‌ریزی سرمایه‌دارانه‌اند. بسیاری از ما که در جنبش بودیم هیچوقت احساس نکردیم این مطالبات مشخص می‌کنند که جنبش می‌خواهد به کجا برود و واضح است که بدون چارچوب سیاسی تعیینیستی مستقلی شکست می‌خوریم. سازندگان اصلی این مطالبات نیز زنانی بودند که «تحلیل طبقاتی» داشتند.

۴. روانشناسی در ماهیت خود سلاخی اساسی برای دستکاری، یعنی کنترل اجتماعی مردان، زنان و کودکان است. وقتی هم که زنان در جنبشی برای رهایی از آن استفاده می‌کنند، ماهیت دیگری پیدا نمی‌کند و کاملاً برعکس، تا جایی که اجازه دهیم جنبش را دستکاری می‌کند و ماهیت آن را متناسب با نیازهای خود تغییر می‌دهد. و نه فقط روانشناسی، بلکه «آزادی زنان ایجاب می‌کند که:

- جامعه‌شناسی در جایگاهی که ایدئولوژی خدمات اجتماعی و مبتنی بر این فرض است که جامعه فعلی «هنجار» است از بین برود. در این نوع جامعه‌شناسی اگر نافرمان باشید، منحرفید.
- روانشناسی و روانپزشکی در جایگاهی که وقت خود را صرف این می‌کند که قانع‌مان کند «مشکلاتمان»

حساسیت‌های شخصی‌مان هستند و باید با این دنیای جنون‌آمیز کنار بیاییم، از بین برود. این به اصطلاح «رشته‌ها» و «علوم» روزبه‌روز بیشتر از قبل مطالباتمان را لحاظ می‌کنند تا نیرویمان را به‌طور موثرتری به کانال‌های امن و تحت نظارت هدایت کنند. تا به این‌ها رسیدگی نکنیم، آن‌ها به ما رسیدگی خواهند کرد. - یک بار برای همیشه مددکاران اجتماعی، آموزشگران مترقی^۱، مشاوران ازدواج و کل ارش کسانی را که کارکردشان این است که مردان، زنان و کودکان را وادار کنند در چارچوب اجتماعی عمل کنند، بی اعتبار کند. این‌هایی را که هر کدام هم برند خاصی برای لوبوتومی فروتنال^۲ اجتماعی خود دارند: ("The American Family: Decay and Rebirth", Selma James) reprinted in *From Feminism to Liberation*, collected by Edith Hoshino Altbach, Schenkman, Cambridge, Mass., 1971, pp. 197-8.)

۵. ظاهراً خود مارکس هم در جایی نگفته که چنین است. اینکه چرا چنین است، در اینجا نمی‌گنجد و نیازمند مطالعه بیشتر مارکس و نادیده گرفتن تفسیرکنندگاناش است. در همین حد کافی است که بگویم، اولاً، مارکس به‌طور منحصربه‌فردی، مصرف را مرحله‌ای از تولید می‌داند: «تولید و بازتولید این ابزار تولید یعنی خود کارگر است که برای سرمایه‌دار بسیار ضرورت دارد»:

(*Capital*, Vol. I, Moscow, 1958, p. 572.)

دوماً، مارکس به تنهایی ابزارهایی را در اختیار ما قرار داده که با آن‌ها می‌توانیم تحلیل خود را ارائه دهیم و در نهایت اینکه او به هیچ وجه مقصر حرف‌های خارج از منطقی نبوده که انگلس^۳، علیرغم کمک‌های فراوانش، به ما تحویل کرده و با آن به سیاست‌های عقب‌مانده و اغلب ارتجاعی دولت‌های انقلابی در قبال زنان، از بشوئیک‌ها گرفته تا کاسترو اقتدار «مارکسیستی» داده است.

۶. پیش‌تر گفتم که دالا کاستا به سمت طرح این سؤال پیش می‌رود که چرا جایگاه زنان تنزل یافته است، «آن هم آنقدر عمیق که تا جایی که من می‌دانم پیش از این سابقه نداشته است». قبلاً سه تلاش در این راستا انجام شده که مطرح‌تر از سایرین هستند (و همه‌شان را هم می‌توان در از فمینیسم تارهایی^۴ که پیش‌تر به آن در پی نوشت ۴ ارجاع داده شد، یافت). مارگارت بنستون^۵ نیز در اقتصاد سیاسی رهایی زنان^۶ تلاش کرده تا به همین سؤال پاسخ دهد. اما به نظر من در پاسخ به این سؤال شکست می‌خورد، چون به جای مارکس، ارنست مندل^۷ را مبنای قرار داده است. حتی همان چند پاراگرافی هم که بنستون از مندل نقل می‌کند کافی است تا پایه نظری لیبرالیسم و تروتسکیست مدرن مشخص شود. در اینجا کافی است به آنچه اشاره کنیم که او در مورد کار زنان در خانه می‌گوید و بنستون هم آن را می‌پذیرد.

«دسته دوم محصولات که در جامعه سرمایه‌داری تولید می‌شوند اما کالا نیستند و ارزش مصرفی ساده باقی می‌مانند، شامل همه چیزهایی است که در خانه تولید می‌شود. علیرغم اینکه نیروی انسانی قابل توجهی صرف این نوع تولیدات خانگی می‌شود، این تولیدات همچنان تولید ارزش مصرفی هستند، نه کالا. هر بار که سوپی درست می‌شود یا دکمه لباسی دوخته می‌شود، تولید اتفاق می‌افتد اما این تولید برای بازار نیست»:

۱. Progressive educators: منظور تئوری آموزش مترقی است که طبق آن پیشنهاد می‌شود آموزش، دانش‌آموزان را برای مشارکت فعال در جامعه دموکراتیک و جهانی آماده کند.

۲. Frontal lobotomy: نوعی جراحی مغز که برای درمان اختلالات روان انجام می‌شد و در ۱۹۵۰ در برخی کشورها با این استدلال که انسانی نیست، ممنوع شد.

3. Friedrich Engel (1820-1895) 4. *From Feminism to Liberation* (1971)

5. Margaret Benston (1937-1991) 6. *The Political Economy of Women's Liberation* (1969)

7. Ernest Mandel (1923-1995)

(Quoted from An introduction to Marxist Economic Theory, Merit. N. Y., 1961, pp. 10-11).

حتی عنوان این نوشتار هم نشان می‌دهد که محتوای آن غلط است. چیزی به اسم «نظریه اقتصادی مارکسیستی» یا «اقتصاد سیاسی مارکسیستی» یا مثلاً «جامعه‌شناسی مارکسیستی» وجود ندارد. مارکس اقتصاد سیاسی را در تئوری نفی کرده و طبقه کارگر در عمل آن را نفی می‌کند. چون اقتصاد، روابط کیفی بین افراد را متلاشی و به تکه‌هایی از رابطه‌ای تفکیک شده و گسیخته شده میان چیزها تبدیل می‌کند. وقتی تحت سلطه سرمایه‌داری، نیروی کار مان بدل به کالا می‌شود، خودمان هم می‌شویم عواملی در تولید، می‌شویم یک سری شیء، جنسی‌سازی می‌شویم و از هر جهت تبدیل می‌شویم به آنچه که اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و بقیه خون‌آشام‌های علم سرمایه‌داری آن را بررسی می‌کنند، برایش برنامه می‌ریزند و سعی می‌کنند کنترلش کنند.

جولیت میچل^۱ نیز در مقاله زنان: طولانی‌ترین انقلاب^۲ معتقد است که اگرچه زنان «نقش بنیادینی در شرایط انسان دارند، اما در نقش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود در حاشیه قرار گرفته‌اند». (ص ۹۳) اشتباه روش او از نظر من این است که راهنمای او نیز یک مفسر مارکس، این بار آلتوسر^۳ است. در اینجا تفکیک نقش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، سیاستی آگاهانه است.

نیروی کار کالایی است که زنان در خانه تولید می‌کنند. همین کالا است که ثروت را تبدیل به سرمایه می‌کند. خرید و فروش این کالا نیز بازار را تبدیل به بازار سرمایه‌دارانه می‌کند. زنان در خانه، در کارخانه، در بیمارستان و در اداره نقش حاشیه‌ای ندارند. ما برای بازتولید سرمایه و برای نابودی آن بنیادین هستیم. پگی مورتون^۴ از تئوری در مقاله در برجسته با عنوان کار یک زن هرگز تمام نمی‌شود^۵ اشاره می‌کند که خانواده «واحدی است که کارکرد آن حفظ و بازتولید نیروی کار است، یعنی ... این سیستم اقتصادی است که هر زمان به هر نوعی از نیروی کار نیاز داشته باشد ساختار خانواده طبق آن تعیین می‌شود...» (ص ۲۱۴) بنستون کالیس^۶، به تقلید از انگلس، معتقد است که صنعتی‌سازی سرمایه‌دارانه مشاغل خانگی «پیش شرط رسیدن به برابری واقعی در فرصت‌های شغلی است و صنعتی‌سازی مشاغل خانگی نیز بعید است، مگر اینکه زنان، خانه را برای کار ترک کنند». (ص ۲۰۷) یعنی اگر کار پیدا کنیم، سرمایه حوزه‌هایی را که به گفته او در آن‌ها فقط ارزش مصرفی تولید می‌کنیم نه سرمایه، صنعتی می‌کند؛ چنین چیزی هم به ما این حق را می‌دهد که در «مورد استثمار قرار گرفتن» به برابری با مردان برسیم. با چنین پیروزی‌هایی ما نیازی به شکست نداریم.

از سوی دیگر، مورتون به دنبال این نیست که بگوید چه امتیازاتی می‌توانیم از دشمن بگیریم، بلکه به دنبال این است که چگونه این دشمن را نابود کنیم. «ما اغلب فراموش می‌کنیم که چرا زنان را سازماندهی می‌کنیم. هدف از ساختن جنبشی توده‌ای، ساختن جنبشی توده‌ای نیست، بلکه انقلاب است». بنستون خود می‌گوید «هیچ مبنایی را ارائه نمی‌کند که استراتژی جنبش زنان را بتوان بر آن استوار کرد». فقدان این انگیزه برای تحلیل در جنبش به طور کلی «لیبرالیسمی حساسی را میان ما می‌پروانند...» (ص ۲۱۲) احسن است

۷. آن‌هایی که معتقدند مبارزه در کارخانه اجتماعی، سیاسی نیست، باید توجه داشته باشند که دولت، در این

1. Juliet Mitchell (b. 1940)

3. Louis Althusser (1918-1990)

5. *A Woman's Work Is Never Done*

2. *Women: The Longest Revolution* (1984)

4. Peggy Morton

6. Benston Calis

ساحت، در مقایسه با کارخانه، سازمان زندگی کارگر را مستقیم‌تر تحت کنترل دارد؛ خصوصاً اگر این کارگر زن باشد، بدون دخالت شخص سرمایه‌داران و میانجیگری اتحادیه‌های کارگری، مستقیم‌تر هم با دولت مواجه می‌شود.

۸. کالیفرنای جنوبی در زمان جنگ با موج عظیمی از مهاجرت مواجه شد. در سال‌های بین ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ جمعیت سن دیگو^۱ ۶۱ درصد و جمعیت لس آنجلس نیز ۲۹ درصد افزایش یافت:

(Business Week, 20 Dec. , 1947, p. 72.)

۹. به معنای واقعی کلمه درگیری پیش آمده است. همین حالا که من در حال نوشتن هستم هم جنبش زنان ایتالیا دارد به حملات برخی از مردان چپ پاسخ می‌دهد. این درگیری‌ها این ماه با درگیری فیزیکی در دانشگاه در سمیناری بین‌المللی که لوئا فمینیستا برگزار کرده بود، آغاز شد. لوئا فمینیستا بخشی از جنبش فمینیستی است و این سمینار در مورد اشتغال زنان بود و طبیعتاً مردان در نظر گرفته نشده بودند. مردان گفتند ما «نژادپرست» و «فاشیست» هستیم و سمینار را به هم زدند. ما هم جواب مشت را با مشت دادیم و مغلوب نشدیم. واکنش خشونت‌آمیز ما به خشونت آن‌ها هم در واقع ما را بهم نزدیک‌تر کرد.

۱۰. حتی اگر این کارگر صنعتی مرد بیکار باشد. در کنفرانس اخیر اتحادیه مطالبه‌کنندگان^۲، به اعضای یکی از گروه‌های چپ، دستورالعمل‌هایی به شرح زیر که در یکی از اسناد داخلی این گروه آمده، داده شده است: «کار ما در اتحادیه مطالبه‌کنندگان باید این باشد که این اتحادیه را از مادران بدون پشتوانه، بیمار، سالعند و... به سمت کارگران بیکار هدایت کنیم».

زمانی هم که برخی از زنان اتحادیه مطالبه‌کنندگان متوجه وجود چنین سندی شدند و آن را برای مصلحت کنفرانس منتشر کردند، عموماً به پا شد.

تحقیر اینچنینی بخشی از طبقه که قوت کمتری دارند، پیامدهای وحشتناکی دارد.

وقتی تنها سوژه چارچوبی سیاسی کارگر مرد است، پس زمانی که زنان نقش اساسی خود را در مبارزه نشان می‌دهند، این چارچوب سیاسی سنتی باید دگرگون شود.

۱۱. این مسئله فقط برای اتحادیه مطالبه‌کنندگان مسئله‌ای فوری و در عمل مهم نیست (نک، پاورقی ۱۰). شاخه مسلح جنبش ایرلند در روابط خود با زنان و کودکان به اندازه کافی مردانه بوده که بابت جلوگیری از مشارکت آن‌ها در مبارزه خوشحال باشد. اگر نتیجه این کار بد باشد هم زنان مقصردند.